

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۳

آیه ۵۴ - ۵۷

آیه و ترجمه

و قال الملك ائتونی به استخلصه لنفسی فلما كلمه قال انک الیوم لدینامکین امین
قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم
و کذلک مکنا لیوسف فی الارض یتبوا منها حیث یشاء نصیب برحمتنا من نشاء و
لا نضیع اجر المحسنین
و لاجر الآخرة خیر للذین امنوا و کانوا یتقون
ترجمه :

۵۴ - ملک (مصر) گفت: او (یوسف) را نزد من آورید تا وی را مخصوص خود گردانم هنگامی که (یوسف نزد وی آمد و) با او صحبت کرد (ملک به عقل و درایت او پی برد و) گفت تو امروز نزد ما منزلت عالی داری و مورد اعتماد هستی.
۵۵ - (یوسف) گفت مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده که نگهدارنده و آگاهم.
۵۶ - و اینگونه ما به یوسف در سرزمین (مصر) قدرت دادیم که هرگونه می خواست در آن منزل می گزید (و تصرف می کرد) ما رحمت خود را به هر کس بخواهیم (و شایسته بدانیم) می بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کنیم.
۵۷ - و پاداش آخرت برای آنها که ایمان آورده اند و پرهیزگارند بهتر است.
تفسیر :

یوسف خزانه دار کشور مصر می شود

در شرح زندگی پر ماجرای یوسف، این پیامبر بزرگ الهی به اینجاریسیدیم

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۴

که سرانجام پاکدامنی او بر همه ثابت شد و حتی دشمنانش به پاکیش شهادت دادند، و ثابت شد که تنها گناه او که به خاطر آن وی را به زندان افکندند

چیزی جز پاکدامنی و تقوا و پرهیزکاری نبوده است.

در ضمن معلوم شد این زندانی بیگناه قانونی است از علم و آگاهی وهوشیاری، و استعداد مدیریت در یک سطح بسیار عالی، چرا که در ضمن تعبیر خواب ملک (سلطان مصر) راه نجات از مشکلات پیچیده اقتصادی آینده را نیز به آنها نشان داده است.

در دنبال این ماجرا، قرآن گوید: ملک دستور داد او را نزد من آورید، تا او را مشاور و نماینده مخصوص خود سازم و از علم و دانش و مدیریت او برای حل مشکلاتم کمک گیرم

(و قال الملك ائتونی به استخلصه لنفسی).

نماینده ویژه ملک در حالی که حامل پیام گرم او بود، وارد زندان شد و به دیدار یوسف شتافت، سلام و درود او را به یوسف ابلاغ کرد و اظهار داشت که او علاقه شدیدی به تو پیدا کرده است، و به درخواستی که داشتی - دایر به تحقیق و جستجو از زنان مصر در مورد تو - جامه عمل پوشانیده، و همگی با کمال صراحت به پاکی و بیگناهی گواهی داده اند.

اکنون دیگر مجال درنگ نیست، برخیز تا نزد او برویم.

یوسف به نزد ملک آمد و با او به گفتگو نشست، هنگامی که ملک با وی گفتگو کرد و سخنان پر مغز و پر مایه یوسف را که از علم و هوش و درایت فوق العاده های حکایت می کرد شنید، بیش از پیش شیفته و دلباخته او شد و گفت تو امروز نزد ما دارای منزلت عالی و اختیارات وسیع هستی و مورد اعتماد و وثوق ما خواهی بود (فلما کلمه قال انک الیوم لدینا مکین امین).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۵

تو باید امروز در این کشور، مصدر کارهای مهم باشی و بر اصلاح امور همت کنی، چرا که طبق تعبیری که از خواب من کرده ای، بحران اقتصادی شدیدی برای این کشور در پیش است، و من فکر می کنم تنها کسی که می تواند بر این بحران غلبه کند توئی، یوسف پیشنهاد کرد، خزانه دار کشور مصر باشد و گفت: مرا در راس خزانه داری این سرزمین قرار ده چرا که من هم حافظ و نگهدار خوبی هستم و هم به اسرار این کار واقفم (قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم).

یوسف می دانست یک ریشه مهم نابسامانیهای آن جامعه مملو از ظلم و ستم در مسائل اقتصادی نهفته است، اکنون که آنها به حکم اجبار به سراغ او آمده اند،

چه بهتر که نبض اقتصاد کشور مصر را در دست گیرد و به یاری مستضعفان بشتابد، از تبعیضها تا آنجا که قدرت دارد بکاهد، حق مظلومان را از ظالمان بگیرد، و به وضع بی سر و سامان آن کشور پهنای سامان بخشد.

مخصوصاً مسائل کشاورزی را که در آن کشور در درجه اول اهمیت بود، زیر نظر بگیرد و با توجه به اینکه سالهای فراوانی و سپس سالهای خشکی در پیش است، مردم را به کشاورزی و تولید بیشتر دعوت کند، و در مصرف فرآورده‌های کشاورزی تا سر حد جیره‌بندی، صرفه‌جوئی کند، و آنها را برای سالهای قحطی ذخیره نماید، لذا راهی بهتر از این ندید که پیشنهاد سرپرستی خزانه‌های مصر کند. بعضی گفته‌اند ملک که در آن سال در تنگنای شدیدی قرار گرفته بود، و در انتظار این بود که خود را به نحوی نجات دهد، زمام تمام امور را بدست یوسف سپرد و خود کناره‌گیری کرد.

ولی بعضی دیگر گفته‌اند او را بجای عزیز مصر به مقام نخست وزیری نصب کرد، این احتمال نیز هست که طبق ظاهر آیه فوق، او تنها خزانه دار مصر شده باشد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۶

ولی آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ همین سوره که تفسیر آن بخواست خدا خواهد آمد دلیل بر این است که او سرانجام بجای ملک نشست و زمامدار تمام امور مصر شد، هر چند آیه ۸۸ که می‌گوید برادران به او گفتند یا ایها العزیز، دلیل بر این است که او در جای عزیز مصر قرار گرفت، ولی هیچ مانعی ندارد که این سلسله مراتب را تدریجاً طی کرده باشد، نخست به مقام خزانه داری و بعد نخست وزیری و بعد بجای ملک، نشسته باشد.

به هر حال، خداوند در اینجا می‌گوید: «و این چنین ما یوسف را بر سرزمین مصر، مسلط ساختیم که هر گونه می‌خواست در آن تصرف می‌کرد»

(و کذلک مکننا لیوسف فی الارض یتبوء منها حیث یشاء).

آری «ما رحمت خویش و نعمتهای مادی و معنوی را به هر کس بخواهیم و شایسته بدانیم می‌بخشیم» (نصیب برحمتنا من نشاء).

«و ما هرگز پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد» و اگر هم به طول انجامد سرانجام آنچه را شایسته آن بوده‌اند به آنها خواهیم داد که در پیشگاه ما هیچ کار نیکی بدست فراموشی سپرده نمی‌شود. (و لانضیع اجر المحسنین).

ولی مهم این است که تنها به پاداش دنیا قناعت نخواهیم کرد و پاداشی که در

آخرت به آنها خواهد رسید بهتر و شایسته‌تر برای کسانی است که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند (و لاجر الاخرة خیر للذین آمنوا و کانوا یتقون).

نکته ها :

۱ - چگونه یوسف دعوت طاغوت زمان را پذیرفت؟

نخستین چیزی که در رابطه با آیات فوق جلب توجه می‌کند این است

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۷

که

چگونه یوسف این پیامبر بزرگ حاضر شد، خزانه داری یا نخست‌وزیری یکی از طاغوت‌های زمان را بپذیرد؟ و با او همکاری کند؟

پاسخ این سؤال در حقیقت در خود آیات فوق نهفته است، او به عنوان یک انسان حفیظ و علیم (امین و آگاه) عهده دار این منصب شد، تا بیت‌المال را که مال مردم بود به نفع آنها حفظ کند و در مسیر منافع آنان به کارگیرد، مخصوصاً حق مستضعفان را که در غالب جامعه‌ها پایمال می‌گردد به آنها برساند.

به علاوه او از طریق علم تعبیر - چنانکه گفتیم - آگاهی داشت که یک بحران شدید اقتصادی برای ملت مصر در پیش است که بدون برنامه‌ریزی دقیق و نظارت از نزدیک ممکن است جان گروه زیادی برباد رود، بنابراین نجات یک ملت و حفظ جان انسانهای بیگناه ایجاب می‌کرد که از فرصتی که بدست یوسف افتاده بود به نفع همه مردم، مخصوصاً محرومان، استفاده کند، چرا که در یک بحران اقتصادی وقحطی پیش از همه جان آنها به خطر می‌افتد و نخستین قربانی بحرانها آنها هستند. در فقه در بحث قبول ولایت از طرف ظالم نیز این بحث بطور گسترده آمده است که قبول پست و مقام از سوی ظالم همیشه حرام نیست، بلکه گاهی مستحب و یا حتی واجب می‌گردد و این در صورتی است که منافع پذیرش آن و مرجحات دینیش بیش از زیانهای حاصل از تقویت دستگاه باشد.

در روایات متعددی نیز می‌خوانیم که ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) به بعضی از دوستان نزدیک خود (مانند علی بن یقطین که از یاران امام کاظم (علیه‌السلام) بود و وزارت فرعون زمان خود هارون الرشید را به اجازه امام پذیرفت) چنین اجازه‌ای را می‌دادند.

و به هر صورت قبول یا رد اینگونه پستها تابع قانون اهم و مهم است، و باید سود

و زیان آن از نظر دینی و اجتماعی سنجیده شود، چه بسا کسی که قبول چنین مقامی می‌کند سرانجام به خلع ید ظالم می‌انجامد (آنچنانکه طبق بعضی از روایات در جریان زندگی یوسف اتفاق افتاد) و گاه سرچشمه‌ای می‌شود برای

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۸

انقلابها و قیامهای بعدی، چرا که او از درون دستگاه زمینه انقلاب رافراهم می‌سازد (شاید مؤمن آل فرعون از این نمونه بود).
و گاهی حداقل اینگونه اشخاص سنگر و پناهگاهی هستند برای مظلومان و محرومان و از فشار دستگاه روی اینگونه افراد می‌کاهند. اینها اموری است که هر یک به تنهایی می‌تواند مجوز قبول اینگونه پستها باشد.
روایت معروف امام صادق (علیه‌السلام) که در مورد این گونه اشخاص فرمود کفارة عمل السلطان قضاء حوائج الاخوان: «کفاره همکاری باحکومت ظالم برآوردن خواسته‌های برادران است» نیز اشاره‌ای به همین معنی است.
ولی این موضوع از مسائلی است که مرز حلال و حرام آن بسیار به یکدیگر نزدیک است، و گاه می‌شود بر اثر سهل انگاری کوچکی انسان در دام همکاری بیهوده با ظالم می‌افتد و مرتکب یکی از بزرگترین گناهان می‌شود در حالی که به پندار خود مشغول عبادت و خدمت به خلق است.
و گاه افراد سوء استفاده چینی زندگی یوسف و یا علی بن یقطین را بهانه‌ای برای اعمال ناروای خود قرار می‌دهند، در حالی که هیچگونه شباهتی میان کار آنها و کار یوسف یا علی بن یقطین نیست.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۹

در اینجا سؤال دیگری مطرح می‌شود و آن اینکه چگونه، سلطان جبار مصر به چنین کاری تن در داد در حالی که می‌دانست یوسف در مسیر خود کامگی و ظلم و ستم و استثمار و استعمار او گام بر نمی‌دارد، بلکه به عکس مزاحم مظالم او است.
پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته چندان مشکل نیست، و آن اینکه گاهی بحرانهای اجتماعی و اقتصادی چنانست که پایه‌های حکومت خود کامگان را از اساس می‌لرزاند آنچنانکه همه چیز خود را در خطر می‌بینند، در اینگونه موارد برای رهائی خویشتن از مهلکه حتی حاضرند از یک حکومت عادلانه مردمی استقبال کنند، تا خود رانجات دهند.

۲ - اهمیت مسائل اقتصادی و مدیریت

گرچه ما هرگز موافق مکتبهای یک بعدی که همه چیز را در بعد اقتصادی خلاصه می کنند و انسان و ابعاد وجود او را نشناخته اند نیستیم، ولی با این حال اهمیت ویژه مسائل اقتصادی را در سرنوشت اجتماعات هرگز نمی توان از نظر دور داشت، آیات فوق نیز اشاره به همین حقیقت می کند، چرا که یوسف از میان تمام پستها انگشت روی خزانه داری گذاشت، زیرا می دانست هر گاه به آن سر و سامان دهد قسمت عمده نابسامانیهای کشور باستانی مصر، سامان خواهد یافت، و از طریق عدالت اقتصادی می تواند سازمانهای دیگر را کنترل کند.

در روایات اسلامی نیز اهمیت فوق العاده های به این موضوع داده شده است از جمله در حدیث معروف علی (علیه السلام) یکی از دو پایه اصلی زندگی مادی و معنوی مردم (قوام الدین و الدنیا) مسائل اقتصادی قرار داده شده است، در حالی که پایه دیگر علم و دانش و آگاهی شمرده شده است.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۰

گرچه مسلمین تاکنون اهمیتی را که اسلام به این بخش از زندگی فردی و اجتماعی داده نادیده گرفته اند، و به همین دلیل از دشمنان خود در این قسمت عقب مانده اند، اما بیداری و آگاهی روز افزونی که در قشرهای جامعه اسلامی دیده می شود، این امید را به وجود می آورد که در آینده کار و فعالیتهای اقتصادی را به عنوان یک عبادت بزرگ اسلامی تعقیب کنند و با نظام صحیح و حساب شده عقبماندگی خود را از دشمنان بیرحم اسلام از این نظر جبران نمایند.

ضمناً تعبیر یوسف که می گوید «انی حفیظ علیم» دلیل بر اهمیت مدیریت در کنار امانت است، و نشان می دهد که پاکی و امانت به تنهایی برای پذیرش یک پست حساس اجتماعی کافی نیست بلکه علاوه بر آن آگاهی و تخصص و مدیریت نیز لازم است، چرا که «علیم» را در کنار «حفیظ» قرار داده است.

و ما بسیار دیده ایم که خطرهای ناشی از عدم اطلاع و مدیریت کمتر از خطرهای ناشی از خیانت نیست بلکه گاهی از آن برتر و بیشتر است! با این تعلیمات روشن اسلامی نمیدانیم چرا بعضی مسلمانان به مساله مدیریت و آگاهی هیچ اهمیت نمی دهند و حداکثر کشش فکر آنها در شرائط واگذاری

پیستها، همان مساله امانت و پاکی است با اینکه سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) در دوران حکومتشان نشان می دهد، آنها به مساله آگاهی و مدیریت همانند امانت و درستکاری اهمیت می دادند.

۳ - نظارت بر مصرف در مسائل اقتصادی تنها موضوع تولید بیشتر مطرح نیست، گاهی کنترل مصرف از آن هم مهمتر است، و به همین دلیل در دوران حکومت خود، سعی کرد، در آن هفت سال وفور نعمت، مصرف را به شدت کنترل کند تا بتواند قسمت مهمی از تولیدات کشاورزی را برای سالهای سختی که در پیش بود، ذخیره نماید.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۱

در حقیقت این دو از هم جدا نمی توانند باشند، تولید بیشتر هنگامی مفید است که نسبت به مصرف کنترل صحیحتری شود، و کنترل مصرف هنگامی مفیدتر خواهد بود که با تولید بیشتر همراه باشد.

سیاست اقتصادی یوسف (علیه السلام) در مصر نشان داد که یک اقتصاد اصیل و پویا نمیتواند همیشه ناظر به زمان حال باشد، بلکه باید آینده و حتی نسلهای بعد را نیز در بر گیرد، و این نهایت خودخواهی است که ما تنها به فکر منافع امروز خویش باشیم و مثلاً همه منابع موجود زمین را غارت کنیم و به هیچوجه به فکر آیندگان نباشیم که آنها در چه شرائطی زندگی خواهند کرد، مگر برادران ما تنها همینها هستند که امروز با ما زندگی می کنند و آنها که در آینده می آیند برادر مان نیستند.

جالب اینکه از بعضی از روایات چنین استفاده می شود که یوسف برای پایان دادن به استثمار طبقاتی و فاصله میان قشرهای مردم مصر، از سالهای قحطی استفاده کرد، به این ترتیب که در سالهای فراوانی نعمت مواد غذایی از مردم خرید و در انبارهای بزرگی که برای این کار تهیه کرده بود ذخیره کرد، و هنگامی که این سالها پایان یافت و سالهای قحطی در پیش آمد، در سال اول مواد غذایی را به درهم و دینار فروخت و از این طریق قسمت مهمی از پولها را جمع آوری کرد، در سال دوم در برابر زینتها و جواهرات (البته به استثنای آنها که توانائی نداشتند) و در سال سوم در برابر چهارپایان، و در سال چهارم در برابر غلامان و کنیزان، و در سال پنجم در برابر خانه ها، و در سال ششم در برابر مزارع، و آبها، و در سال هفتم در برابر خود مردم مصر، سپس تمام آنها را (به صورت عادلانه ای) به آنها بازگرداند، و گفت هدفم این بود که آنها را از بلا

۴ - مدح خویش یا معرفی خویشتن بدون شک تعریف خویش کردن

کار ناپسندی است، ولی با این حال این یک قانون کلی نیست، گاهی شرائط ایجاب می کند که انسان خود را به جامعه معرفی کند تا مردم او را بشناسند و از سرمایه های وجودش استفاده کنند و بصورت یک گنج مخفی و متروک باقی نماند.

در آیات فوق نیز خواندیم که یوسف به هنگام پیشنهاد پست خزانهداری مصر خود را با جمله حفیظ علیم ستود، زیرا لازم بود سلطان مصر و مردم بدانند که او واجد صفاتی است که برای سرپرستی این کار نهایت لزوم را دارد. لذا در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در پاسخ این سؤال که آیا جایز است انسان خودستائی کند و مدح خویش نماید؟ فرمود: نعم اذا اضطر اليه اما سمعت قول يوسف اجعلني على خزائن الارض اني حفیظ علیم و قول العبد الصالح و انا لکم ناصح امین: آری هنگامی که ناچار شود مانعی ندارد آیا نشنیده ای گفتار یوسف را که فرمود: مرا بر خزائن زمین قرار ده که من امین و آگاهم، و همچنین گفتار بنده صالح خدا (هود) من برای شما خیر خواه و امینم،

و از اینجا روشن می شود اینکه در خطبه شقشقیه و بعضی دیگر از خطبه های نهج البلاغه علی (علیه السلام) به مدح خویشتن می پردازد و خود را محور آسیای خلافت می شمرد، که همای بلند پرواز اندیشه هابه اوج فکر و مقام او نمی رسد، و سیل علوم و دانشها از کوهسار وجودش سرازیر می شود، و امثال این تعریفها همه برای این است که مردم ناآگاه و بیخبر به مقام او پی ببرند و از گنجینه

وجودش برای بهبود وضع جامعه استفاده کنند.

۵ - پاداشهای معنوی برتر است

گرچه بسیاری از مردم نیکوکار در همین جهان به پاداش مادی خود میرسند، همانگونه که یوسف نتیجه پاکدامنی و شکیبائی و پارسائی و تقوای خویش را در همین دنیا گرفت، که اگر آلوده بود هرگز به چنین مقامی نمیرسید.

ولی این سخن به آن معنی نیست که همه کس باید چنین انتظاری را داشته باشند و اگر به پادشاهای مادی نرسند گمان کنند به آنها ظلم و ستمی شده، چرا که پاداش اصلی، پاداشی است که در زندگی آینده انسان، در انتظار او است.

و شاید برای رفع همین اشتباه و دفع همین توهم است که قرآن در آیات فوق بعد از ذکر پاداش دنیوی یوسف اضافه می کند و لاجر الاخرة خیر للذین آمنوا و کانوا یتقون: پاداش آخرت برای آنانکه ایمان دارند و تقوی پیشه کرده اند برتر است.

۶ - حمایت از زندانیان

زندان هر چند همیشه جای نیکوکاران نبوده است، بلکه گاهی بیگناهان و گاهی گنهکاران در آن جای داشته اند، ولی در هر حال اصول انسانی ایجاب می کند که نسبت به زندانیان هر چند، گنهکار باشند موازین انسانی رعایت شود.

گرچه دنیای امروز ممکن است خود را مبتکر مساله حمایت از زندانیان بداند ولی در تاریخ پرمایه اسلام از نخستین روزهایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حکومت می کرد، توصیه ها و سفارشهای او را نسبت به اسیران و زندانیان به خاطر داریم، و سفارش علی (علیه السلام) را نسبت به آن زندانی جنایتکار (یعنی عبد الرحمن بن ملجم مرادی که قاتل او بود) همه شنیده ایم که دستور داد نسبت به او مدارا کنند و حتی از غذای

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۴

خودش که شیر بود برای او میفرستاد، و در مورد اعدامش فرمود بیش از یک ضربه بر او نزنند چرا که او یک ضربه بیشتر نزده است!

یوسف نیز هنگامی که در زندان بود رفیقی مهربان، پرستاری دلسوز، دوستی صمیمی و مشاوری خیرخواه، برای زندانیان محسوب می شد، و به هنگامی که از زندان می خواست بیرون آید، نخست با این جمله توجه جهانیان را بوضع زندانیان، و حمایت از آنها، معطوف داشت، دستور داد بر سر در زندان بنویسند:

هذا قبور الاحیاء، و بیت الاحزان، و تجربه الاصدقاء، و شماتة الاعداء! :

«اینجا قبر زندگان، خانه اندوهها، آزمایشگاه دوستان و سرزنشگاه دشمنان است!»

و با این دعا علاقه خویش را به آنها نشان داد: اللهم اعطف علیهم

بقلوب الاخیار، و لا تعم علیهم الاخبار: بارالها! دلهای بندگان نیکت را به آنها متوجه ساز و خبرها را از آنها میپوشان.

جالب اینست که در همان حدیث فوق می خوانیم: فلذلک یکون اصحاب السجن اعرف الناس بالاخبار فی کل بلدة: به همین دلیل زندانیان در هر شهری از همه به اخبار آن شهر آگاهترند!!

و ما خود این موضوع را در دوران زندان آزمودیم که جز در موارد استثنائی اخبار به صورت وسیعی از طرق بسیار مرموزی که مامورین زندان هرگز از آن آگاه نمی شدند به زندانیان می رسید، و گاه کسانی که تازه به زندان می آمدند خبرهایی در درون زندان می شنیدند که در بیرون از آن آگاهی نداشتند، که اگر بخواهیم شرح نمونه های آنرا بدهیم از هدف دور خواهیم شد.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۵

آیه ۵۸-۶۲

آیه و ترجمه

و جاء اخوة یوسف فدخلوا علیه فعرّفهم و هم له منکرون
و لما جهزهم بجهازهم قال ائتونی باخ لکم من ابیکم الا ترون انی اوفی الکیل و
انا خیر المنزلین
فان لم تاتونی به فلا کیل لکم عندی و لا تقرّبون
قالوا سنرود عنه اباه و انا لفعلون
و قال لفتینه اجعلوا بضعتهم فی رحالهم لعلهم یعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم
لعلهم یرجعون
ترجمه :

۵۸ - برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند، او آنها را شناخت، ولی آنها وی را نشناختند.

۵۹ - و هنگامی که (یوسف) بارهای آنها را آماده ساخت گفت (دفعه آینده) آن برادری را که از پدر دارید نزد من آورید، آیا نمی بینید من حق پیمان را ادا می کنم و من بهترین می زبانانم؟!

۶۰ - و اگر او را نزد من نیاورید نه کیل (و پیمانهای از غله) نزد من خواهید داشت و نه (اصلاً) نزدیک من شوید!

۶۱ - گفتند ما با پدرش گفتگو خواهیم کرد (و سعی می کنیم موافقتش را جلب نمائیم) و ما این کار را خواهیم کرد.

۶۲ - (سپس) به کارگزاران خود گفت آنچه را به عنوان قیمت پرداخته‌اند در بارهایشان بگذارید شاید آنرا پس از مراجعت به خانواده خویش بشناسند و شاید برگردند.

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۶

تفسیر :

پیشنهاد تازه یوسف به برادران سرانجام همانگونه که پیش بینی می‌شد، هفت سال پی در پی وضع کشاورزی مصر بر اثر بارانهای پربرکت و وفور آب نیل کاملاً رضایت بخش بود، و یوسف که همه خزائن مصر و اموراتصادی آن را زیر نظر داشت دستور داد انبارها و مخازن کوچک و بزرگی بسازند به گونه‌ای که مواد غذایی را از فاسد شدن حفظ کنند، و دستور داد مردم مقدار مورد نیاز خود را از محصول بردارند و بقیه را به حکومت بفروشند و به این ترتیب، انبارها و مخازن از آذوقه پر شد.

این هفت سال پر برکت و وفور نعمت گذشت، و قحطی و خشکسالی چهره عبوس خود را نشان داد، و آنچنان آسمان بر زمین بخیل شد که زرع و نخیل لب تر نکردند، و مردم از نظر آذوقه در مضیقه افتادند و چون میدانستند ذخائر فراوانی نزد حکومت است، مشکل خود را از این طریق حل می‌کردند و یوسف نیز تحت برنامه و نظم خاصی که توأم به آینده‌نگری بود غله به آنها می‌فروخت و نیازشان را به صورت عادلانه‌ای تأمین می‌کرد.

این خشکسالی منحصر به سرزمین مصر نبود، به کشورهای اطراف نیز سرایت کرد، و مردم فلسطین و سرزمین کنعان را که در شمال شرقی مصر قرار داشتند فرا گرفت، و خاندان یعقوب که در این سرزمین زندگی می‌کردند نیز به مشکل کمبود آذوقه گرفتار شدند، و به همین دلیل یعقوب تصمیم گرفت، فرزندان خود را به استثنای بنیامین، که بجای یوسف نزد پدر ماند راهی مصر کند. آنها با کاروانی که به مصر می‌رفت به سوی این سرزمین حرکت کردند و به گفته بعضی پس از ۱۸ روز راهپیمائی وارد مصر شدند. طبق تواریخ، افراد خارجی به هنگام ورود به مصر باید خود را معرفی می‌کردند

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۷

تا مامورین به اطلاع یوسف برسانند، هنگامی که مامورین گزارش کاروان فلسطین را دادند، یوسف در میان در خواست کنندگان غلات نام برادران خود

را دید، و آنها را شناخت و دستور داد، بدون آنکه کسی بفهمد آنان برادر وی هستند احضار شوند و آنچنانکه قرآن می گوید برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند او آنها را شناخت، ولی آنها وی را نشناختند (و جاء اخوة يوسف فدخلوا عليه فعرفهم و هم له منكرون).

آنها حق داشتند یوسف را شناسند، زیرا از یکسو سی تا چهل سال (از روزی که او را در چاه انداخته بودند تا روزی که به مصر آمدند) گذشته بود، و از سوئی دیگر، آنها هرگز چنین احتمالی را نمیدادند که برادرشان عزیز مصر شده باشد، حتی اگر شباهت او را با برادرشان می دیدند، حتما حمل بر تصادف می کردند، از همه اینها گذشته طرز لباس و پوشش یوسف آنچنان با سابق تفاوت یافته بوده که شناختن او در لباس جدید، که لباس مصریان بود، کار آسانی نبود، اصلا احتمال حیات یوسف پس از آن ماجرا در نظر آنها بسیار بعید بود.

به هر حال آنها غله مورد نیاز خود را خریداری کردند، و وجه آن را که پول یا کسندر یا کفش یا سایر اجناسی بود که از کنعان با خود به مصر آورده بودند پرداختند.

یوسف برادران را مورد لطف و محبت فراوان قرار داد، و در گفتگو را با آنها باز کرد، برادران گفتند: ما، ده برادر از فرزندان یعقوب هستیم، و اونیز فرزندزاده ابراهیم خلیل پیامبر بزرگ خدا است، اگر پدر ما رامیشناختی احترام بیشتری می کردی، ما پدر پیری داریم که از پیامبران الهی، ولی اندوه عمیقی سراسر وجود او را در بر گرفته!

یوسف فوراً پرسید این همه اندوه چرا؟

گفتند: او پسری داشت، که بسیار مورد علاقه اش بود و از نظر سن از ما

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۸

کوچکتر بود، روزی همراه ما برای شکار و تفریح به صحرا آمد، و ما از او غافل ماندیم و گرگ او را درید! و از آن روز تاکنون پدر، برای او گریان و غمگین است.

بعضی از مفسران چنین نقل کرده اند که عادت یوسف این بود که به هر کس یک بار شتر غله بیشتر نمی فروخت، و چون برادران یوسف، ده نفر بودند، ده بار غله به آنها داد، آنها گفتند ما پدر پیری داریم و برادر کوچکی، که در وطن مانده اند، پدر به خاطر شدت اندوه نمیتواند مسافرت کند و برادر کوچک هم

برای خدمت و انس، نزد او مانده است، سهمیه‌ای هم برای آن دو به ما مرحمت کن. یوسف دستور داد دو بار دیگر بر آن افزودند، سپس رو کرد به آنها و گفت: من شما را افراد هوشمند و مؤدبی می‌بینم و اینکه می‌گوئید پدرتان به برادر کوچکتر بسیار علاقمند است، معلوم می‌شود، او فرزند فوق العاده‌ای است و من مایل هستم در سفر آینده حتما او را ببینم.

به علاوه مردم در اینجا سوءظنهائی نسبت به شما دارند چرا که از یک کشور بیگانه‌اید برای رفع سوءظن هم که باشد در سفر آینده برادر کوچک را به عنوان نشانه همراه خود بیاورید.

در اینجا قرآن می‌گوید: هنگامی که یوسف بارهای آنها را آماده ساخت به آنها گفت: آن برادری را که از پدر دارید نزد من بیاورید (و لما جهزهم بجهازهم قال ائتونی باخ لکم من ابیکم).

سپس اضافه کرد: آیا نمی‌بینید، حق پیمان را ادا می‌کنم، و من بهترین میزبانها هستم؟ (الا ترون انی او فی الکیل و انا خیر المنزلین).

و به دنبال این تشویق و اظهار محبت، آنها را با این سخن تهدید کرد که اگر آن برادر را نزد من نیاورید، نه کیل و غله‌ای نزد من خواهید داشت، و نه

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۱۹

اصلا به من نزدیک شوید (فان لم تاتونی به فلا کیل لکم عندی و لاتقربون). یوسف می‌خواست به هر ترتیبی شده بنیامین را نزد خود آورد، گاهی از طریق تحسین و گاهی از طریق تهدید وارد می‌شد، ضمناً از این تعبیرات روشن می‌شود که خرید و فروش غلات در مصر از طریق وزن نبود بلکه بوسیله پیمان بود و نیز روشن می‌شود که یوسف از برادران خود و سایر میهمانها به عالیترین وجهی پذیرائی می‌کرد، و به تمام معنی مهمان نواز بود.

برادران در پاسخ او گفتند: ما با پدرش گفتگو می‌کنیم و سعی خواهیم کرد موافقت او را جلب کنیم و ما این کار را خواهیم کرد (قالوا سنراودعنه اباہ و انا لفاعلون).

تعبیر «انا لفاعلون» نشان می‌دهد که آنها یقین داشتند، می‌توانند از این نظر در پدر نفوذ کنند و موافقتش را جلب نمایند که این چنین قاطعانه به عزیز مصر قول می‌دادند، و باید چنین باشد، جایی که آنها توانستند یوسف را با اصرار و الحاح از دست پدر در آورند چگونه نمی‌توانند بنیامین را از او جدا سازند؟ در اینجا یوسف برای اینکه عواطف آنها را به سوی خود بیشتر جلب کند و

اطمینان کافی به آنها بدهد، به کارگزارانش گفت: وجوهی را که برادران در برابر غله پرداخته‌اند، دور از چشم آنها، در باره ایشان بگذارید، تا به هنگامی که به خانواده خود بازگشتند و بارها را گشودند، آنرا بشناسند و بار دیگر به مصر بازگردند (و قال لفتیانہ اجعلوا بضاعتہم فی رحالہم لعلہم یعرفونہا اذا انقلبوا الی اہلہم لعلہم یرجعون).

تفسیر نمونه جلد ۱۰ صفحه ۲۰

نکته‌ها :

۱- چرا یوسف خود را به برادران معرفی نکرد

نخستین سؤالی که در ارتباط با آیات فوق پیش می‌آید این است که چگونه یوسف خود را به برادران معرفی نکرد، تا زودتر او را بشناسند و به سوی پدر باز گردند، و او را از غم و اندوه جانکاه فراق یوسف درآورند؟ این سؤال را می‌توان به صورت وسیع‌تری نیز عنوان کرد و آن اینکه هنگامی که برادران نزد یوسف آمدند، حداقل هشت سال از آزادی او از زندان گذشته بود، چرا که هفت سال دوران وفور نعمت را پشت سر گذاشته بود که به ذخیره مواد غذایی برای سالهای قحطی مشغول بود، و در سال هشتم که قحطی شروع شد یا بعد از آن برادرها برای تهیه غله به مصر آمدند، آیا لازم نبود که در این هشت سال، پیکی به کنعان بفرستد و پدر را از حال خود آگاه سازد و او را از آن غم بی‌پایان رهایی بخشد؟!

بسیاری از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان، و علامه طباطبائی در المیزان، و قرطبی در تفسیر الجامع لاحکام القرآن، به پاسخ این سؤال پرداخته‌اند و جوابهایی ذکر کرده‌اند که به نظر می‌رسد بهترین آنها این است که یوسف چنین اجازه‌ای را از طرف پروردگار نداشت، زیرا اجرای فراق یوسف گذشته از جهات دیگر صحنه آزمایش و میدان امتحانی بود برای یعقوب و می‌بایست دوران این آزمایش به فرمان پروردگار به آخر برسد، و قبل از آن خبر دادن را یوسف مجاز نبود.

به علاوه اگر یوسف بلافاصله خود را به برادران معرفی می‌کرد، ممکن بود عکس العملهای نامطلوبی داشته باشد از جمله اینکه آنها چنان گرفتار وحشت حادثه شوند که دیگر به سوی او باز نگردند، به خاطر اینکه احتمال می‌دادند یوسف انتقام گذشته را از آنها بگیرد.

۲ - چرا یوسف پول را به برادران باز گرداند

چرا یوسف دستور داد وجهی را که برادران در مقابل غله پرداخته بودند در بارهای آنها بگذارند. از این سؤال نیز پاسخهای متعددی گفته شده از جمله فخر رازی در تفسیرش ده پاسخ برای آن ذکر کرده است که بعضی نامناسب است، ولی خود آیات فوق پاسخ این سؤال را بیان کرده است، چرا که می گوید: لعلهم یعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم لعلهم یرجعون: هدف یوسف این بود که آنان پس از بازگشت به وطن آنها را در لابلای بارها ببینند، و به کرامت و بزرگواری عزیز مصر (یوسف) بیش از پیش پی ببرند، و همان سبب شود که بار دیگر به سوی او بازگردند، و حتی برادر کوچک خویش را با اطمینان خاطر همراه بیاورند و نیز پدرشان یعقوب با توجه به این وضع، اعتماد بیشتری به آنها در زمینه فرستادن بنیامین به مصر پیدا کنند.

۳ - چگونه یوسف از اموال بیت المال به برادران داد؟

سؤال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که یوسف چگونه اموال بیت المال را بلا عوض به برادران داد؟

این سؤال را از دو راه می توان پاسخ داد: نخست اینکه در بیت المال مصر حقی برای مستضعفان وجود داشته (و همیشه وجود دارد) و مرزهای کشورها نیز دخالتی در این حق نمی تواند داشته باشد، به همین دلیل یوسف از این حق در مورد برادران خویش که در آن هنگام مستضعف بودند استفاده کرد، همانگونه که در مورد سایر مستضعفان نیز استفاده می کرد، دیگر اینکه یوسف در آن پست حساسی که داشت، شخصا دارای حقوقی بود و حداقل حقش این بود که خود و عائله نیازمند خویش و کسانی همچون پدر و برادر را از نظر حداقل زندگی تامین کند، بنابراین او از حق خویش در این بخشش و عطا استفاده کرد.